

**یونانیان و بربرها**  
**LES GRECS ET LES BARBARES**  
**AMIR MEHDI BADI**  
**(PAYOT LAUSANNE, 1963)**

در آن روزگاران که وسایل ارتباط در دنیا آسان و فراوان نبود ملت‌ها از وضع و حال یکدیگر آگاهی کمی داشتند. مردم هر مرز و بوم خویشان را برگزیده آفریدگان و سرزمین خود را تنها یا بزرگترین معموره جهان میدانستند. نمی‌گویم دانشمندان و فرزنانگان نیز چنین می‌اندیشیدند لیکن طرز فکر توده‌ها کاملاً بیش چنین بود. این مانع بزرگ در راه تفاهم متقابل آدمیان به تعبیر ابوریحان بیرونی حماقتی بیش نیست و حماقت دردی است بی‌درمان. وی در مقدمه کتاب از چمند خود تحقیق ماللهند حکایت میکند که چگونه هندویان دیگران را ملیح یعنی نجس و ناپاک مینامند و معتقداند که کشوری جز کشور خودشان و مردمی جز مردم خودشان و پادشاهانی جز پادشاهان خودشان در همه عالم نیست و چنین می‌پندارند که علم بهندیان ختم شده است چنانکه اگر کسی سراغ دانشمندی را در خراسان یا فارس بدهد باور نمیدارند. (۱)

تازیان نیز ملت‌هایی را که بزبان آنان سخن نمی‌گفتند عجم یا اعمی میخواندند. این کلمه از ریشه عجمه بمعنی ناتوانی در سخن گفتن است. در این تعبیر تحقیر گونه‌ای نهفته است. تازیان بزبان خود سخت مینازیدند و سخن پردازی و زبان‌آوری را برترین هنرها می‌شمردند. عجم بهمه ملت‌های غیر عرب اطلاق میشد لیکن در معنی اخص مراد از آن ایرانیان بودند.

(۱) البته مقصود بیرونی هندیان هزارسال پیش است.

دورزمانهای اخیر ترکان عثمانی نیز بتقلید از تازیان ایرانیان را عجم میخواندند و هنوز ایرانی در عرف مردم ترکیه عجم خوانده میشود و حال آنکه از لحاظ معنی ریشه کلمه، ترکها خود عجم تر و باین نام سزاوارتراند.

همین کلمه تازی نیز که ما عربها را بدان میخوانیم ظاهراً در برابر کلمه دهقان باقوام غیر ایرانی بطور عموم و بربرها بطور خصوص اطلاق میشده است. قطران گفته است:

ز عنبر برمهش چنبر ز سنبل بر گلش چوگان

دلش چون قبله تازی رخس چون قبله دهقان

(یعنی دلش چون کعبه تازیان پاک و نورانی و رخس چون آتشکده ایرانیان آتشین و شرآمیز).

همین کلمه را بعدها ترکان ماوراءالنهر از فارسی گرفتند و در همان معنی اصلی آن یعنی بیگانه و اجنبی در برابر ترك بکار بردند کلمه تاجیک در اصطلاح «ترك و تاجیک» همه اقوام غیر ترك و از جمله تازیان و ایرانیان را دربر میگیرد.

معادل کلمه عجم و تازیك نزد یونانیان قدیم کلمه بربر بود که بمردمی جز مردم یونانستان - بمردمی که بزبان یونانی سخن نمیگفتند - اطلاق میشد. این کلمه نیز رنگی از تحقیر بر خود گرفته و بربر بمردمی عاری از فرهنگ و هنر گفته شده است بربری بمعنی وحشی و همجی در عربی و بربریت بمعنی وحشیت که از صد سال باز در فارسی و ترکی بکار برده میشود از این کلمه است.

بلی، یونانیان قدیم مردم غیر یونانی را بربر مینامیدند و چون ملت بزرگی که با یونان دست و پنجه نرم کرد ایران بود در کتابهای یونانی غالباً مراد از بربر ایرانیان اند همان گونه که در کتابهای عربی نیز غالباً مراد از عجم آنان اند.

\*\*\*

اروپا که پس از جنبش رنسانس بفرهنگ و هنر یونان باستان توجه کرد و در راه پیشرفت افتاد و در برابر شرق سر برداشت خود را وارث تمدن یونان خواند و نویسندگان اروپائی جنگهای قدیم ایران و یونان را به نبرد میان شرق و غرب تعبیر کردند. یکی از این نویسندگان بالحنی که آدمی را بیاد ستیزه جوئیهای صلیبانی می اندازد میگوید:

« یونانیان قدیم در برابر ایرانیان نماینده غرب بودند، ماراتن باید زیارتگاه غربیان باشد» دیگری مینویسد: «جنگهای ماراتن و سلامین نقطه تحولی در تاریخ بود که پیروزی معنی را بر ماده مشخص گردانید و آینده دنیا و آزادی را نجات بخشید». دیگری نیز این جنگها را «پیروزی معنویت و آزادی غرب بر مادیت و خودکامگی شرق» خوانده است.

کتاب آقای امیر مهدی بدیع يك محاکمه تاریخی بیطرفانه است. میخوایم بدانیم. آیا پراستی چنین بود؟ جنگهای ایران و یونان نبرد تمدن و فرهنگ با نادانی و ددخوئی و وحشیت بود؟ ..

نتیجه محاکمه خوشبختانه برای ایران مایه سرشکستگی نیست. در این محاکمه چند تن از دانشمندان معاصر کار و کوشش محققانه آنان روشنگر زوایای تاریک تاریخ باستان است و همچنین نویسندگان و صاحب نظران یونان قدیم چون گزنفون و هرودوت و افلاطون بشهادت طلبیده شده اند. آقای بدیع بروشنی تمام نشان داده است که مورخان غرب در این باره روش نقد علمی را فراموش کرده دستخوش تعصب و حمیت گردیده اند نویسنده کتاب کوشیده است که بی آنکه از موضوع خارج شود و یا نوشته اش رنگ حماسه و ستایش بر خود گیرد مقام والای ایران را در سیر تاریخی تمدن مشخص گرداند و بنظر ما نیک از عهده این کار برآمده است.

یونان به فروشکوه و جلال و عظمت و ثروت و آسایش ایران رشک میبرد و بزرگان و فرزنانگان یونان در طرز فکر و آداب و رسوم و روش تربیت ایرانیان بچشم حرمت و اعجاب مینگریستند. چنین است ماحصل گواهی های نویسندگان یونانی که بدست ما رسیده است. قهرمان کشمکشهای ایران و یونان از نظر غربیان اسکندر است که لقب « بزرگ » بر نامش افزوده و ستایشها درباره او نوشته اند. پلوتارک اعمال او را فذلکه دفتر فضائل دانسته و دیگران او را شاگرد ارسطو و مبشر و حامل پیام فلسفه و ادب یونان خوانده اند. شکی نیست که اسکندر سرداری نابغه و پر شور و دلیر بود لیکن اروپائیان معمولاً رویه دیگر سرگذشت او را نمیخوانند و تاریخ نگاران آن سامان این صفحه را نادیده میگیرند یا چنان تأویل و توجیه میکنند که گردی بردامن کبریای او ننشینند. اینک چهره اسکندر را از دیدگاه يك نویسنده غیر یونانی بنگریم. نویسنده ارداویرافنامه گوید:

« آورده اند که در باستان زمان شت زردشت آئینی را که از اورمزد فرا گرفته بود در جهان پراگند. آئین او تا سیصد سال پاک ماند و ایمان مردم بر جای بود. آنگاه چون اهریمن ناپاک خواست که ایمان مردم بر باید اسکندر مملون را برانگیخت تا از یونان زمین بکشور ایران آید و ستم و جنگ و ویرانی با خود آورد. او آمد و شهریاران ایران را بکشت و پایتخت را غارت کرد و ویران ساخت. آئین زردشت را که بحرف زر بر پوست های گاو نوشته و در گنجینه کتابها نهاده بود اسکندر تباهاکار بوسوسه اهریمن بد کردار بآتش کشید. دانایان، مردان دین و علمای ایران را بکشت و در میان بزرگان تخم کینه و ستیز پراکند تا آنگاه که خود نیز بدوزخ واصل شد.»

این نیز نقشی دیگر از چهره اسکندر است. نقشی که با عباشیها و مستی های افراط -

کارانه این جوان نامجوی بیقرار- که دوست خود را بدست خود بر سر سفره میکشد و حتی از قتل عام کینه توزانه شهرهای یونان باکی ندارد - بیشتر میخواند و سازگارتر مینماید. شهادت دیگری نیز درباره اسکندر از نویسندگان ایرانی بعد از اسلام در دست است که آقای بدیع یادی از آن نکرده اند و بد نیست که برای مقایسه با نوشته ارداویراف تا، در اینجا آورده شود. حمزه اصفهانی مورخ نامور نیمه اول قرن چهارم هجری در کتاب خود چنین میگوید :

« اسکندر بر کشور فارس چیره گشت. بزرگان و اشراف را قتل عام کرد و شهرها و دژها را ویران ساخت. آنگاه یسراغ کتابهای دینی و علمی ایران رفت کتابهای فلسفه و نجوم و طب و کشاورزی را از فارسی بیونانی و قبطی برگردانید و به اسکندریه فرستاد و سپس همه کتابها را آتش زد.

چون اسکندر از کشتن دارا بیاسود و بر شهرهای فارس چیره گشت خوی او به بدی گرایید و در خونریزی زیاد روی نمود. از بزرگان و اشراف فارس هفت هزار تن را با سارت گرفته و بند بر نهاده بود و هر روز بیست و یک تن از آنانرا میکشت تا به کاشغر رسید و مدتی در آنجا بماند آنگاه بسوی بابل بازگشت و چون بقومس رسید بیمار شد و حالش در راه بدتر گشت و پیش از آنکه ببابل رسد بمرد لیکن آن شهر را به تلی از خاک تبدیل کرده بود. راویان اخبار گفته اند که اسکندر در ایران زمین دوازده شهر ساخت که همه را اسکندریه نام نهاد. از این شهرها یکی در اصفهان بود و یکی در هرات و یکی در مرو و یکی در اسکندریه و یکی در صغد و یکی در میشان و یکی در سواد. لیکن این خبر بی پایه است چه اسکندر و ایرانگر بودند سازنده. » (۱)

کتاب نمونه و دلیل توانائی نویسنده و نظم فکری اوست. آقای بدیع در سرتاسر نوشته خود از روش نقد علمی و بیطرفی عالمانه دوری نجسته است. امیدواریم همه خوانندگان که بزبان فرانسه آشنائی دارند این کتاب را بدست بیاورند و بخوانند و نیز امیدواریم که صاحب همتی از میان آنان یک گام دیگر فراتر رود و با ترجمه کتاب بردانش پژوهان و علاقمندان منت نهد.



President S. Radhakrishnan Opening the Second Ancient Iran Week.